

داروی اعتراف*

پیدا کردن جزئیات علل جریان شکست و ضعف اخیر رهبران حزب توده مشکل است بخصوص که من در خارج بوده ام ولی من بطور کلی علت عمده^۱ این جریان را در پی ایمانی می بینم. هرکس طبری یا کیانوری را از نزدیک شناخته باشد می داند که اینها اصلاً^۲ به کمونیسم عقیده ندارند. کار بجائی رسیده بود که غلام یحیی، که خودش آدم ارتدکس است در مورد کیانوری به خود من می گفت که این کمونیست نیست، این آنارشیت است البته آنارشیت بودنش هم معلوم نیست اما آنچه معلوم و مسلم است اینست که آدم بی ایمان و اپورتونیستی است. اپورتونیست به معنای ما این معنا که هر جا باد بیاورد باد شدت دهد. کارا کتر و تربیت خانوادگی و اجتماعیش هم طوری است که به کسانی که ضعیف باشند زور میگوید و با فشار و هارت و پورت با آنها رفتار میکند و در مقابل قدرت هم چنان تسلیم است که آن سرش نا پیدا است. او آدم ترسوئی هم هست. اینها را بنده شخصاً^۳ میدانم. رفقا هم میدانند که من همیشه و بکرات گفته ام که این آدم علیرغم هارت و پورت ظاهری بسیار ترسو است. ایشان نیز دکترایش را، که دکترای مهندسی است در سال ۱۹۲۹،^۴ یعنی در بحبوحه^۵ جنگ و موقعی که رضاشاه با هیئت ساخته

* عنوان تیتراز "فصلی در نگارش" است.

بود ، در آخن ، در اکس لاشاپل گذرانده بود . نسخه ایسن
 تزا برای من فرستاده اند . * در آنجا صاف و ساده طوری
 برداشت کرده که گویا تاریخ ایران بارشاه شروع شده است
 و از خود رضاشاه هم بعنوان يك نابغه تجلیل کرده است . در
 گذشته ما هر وقت تزا اورا میخواستیم ببینیم مخفی میکرد و من بعد -
 هافهمیدم که علت این اختفا چیست . تزه های همه در دسترس
 بود ولی تزکیانوری در دسترس مانید . وضع اورا در روزهای اول
 زندگی حزبه همه میدانند . در آن زمان يك روزنامه ای بود
 با اسم " مردم " آنتی فاشیست . این روزنامه غیور " نامه مردم "
 بود که مدیونیتش " باراد منش " بود . مدیون این روزنامه " صفر نوعی "
 بود . مسئولش هم " عباس نراقی " بود که از طرف ما تعیین
 شده بود . او آلان زنده و اینجاد ریاریس است . اگر اورا
 دیدید میتوانید از او بپرسید . یکبار کیانوری به اداره ایسن
 روزنامه رفته بود و به " عباس نراقی " گفته بود : این چیزها
 چیست که مینویسید . هیتر میآید همه تان را در میزنند " و
 روزنامه را گرفته و پاره کرده بود . تهدید کرده بود که پدرتان
 را در می آورد . این حادثه مربوط به سال ۱۹۴۱ یا ۱۹۴۲
 ویش از جنگ استالینگراد بود . رضاروستا بر اساس يك تئوری
 که خود ترا داشت میگفت کیانوری جز " کمونیست های بعد از
 استالینگراد است . او میگفت عده ای بودند که تا وقتی آلمانها
 شکست نخورده بودند طرفدار فاشیسم بودند و بعد از حادثه
 استالینگراد کمونیست شدند . این مطلب را البته روستا می -
 گفت و غلط هم نمیگفت برای اینکه کیانوری و بعضی های دیگر
 درست بعد از این حادثه آمدند و عضو حزب شدند . کیانوری
 البته حالا برای خودش يك بیوگرافی درست کرده و مدعی شده

* يك نمونه كوچك از این ترضمیمه این گفتار است .

که گویا با کمونیست های اروپا مربوط بود. البته تزئین نشان
میدهد که با کجا مربوط بوده است. من آدمی به دروغگوئی او
ندیده ام. آخرینها همه اش علامت بی ایمانی است. این آدم
جلوی روی شما، در جلسه مطلبی را میگوید، در دقیقه بعد که
استدلال میکنی تا می بیند که ممکن است در برابر استدلال مجاب
شود میگوید من چنین حرفی نزدم و جلوی همه تکذیب میکند.
او همیشه میگفت من سندنمیدهم برای اینکه بتواند حرفش را
تکذیب کند. از چنین آدمی، کمونیست که سهل است، هیچ
عقیده سیاسی، جزاپورتونیست، درنمیآید. لذا برای او
این مسئله که از خمینی تبعیت میکند، نوکری بکند، هر چه
بگویند قبول بکند برای او یک مطلب بسیار عادی بود. او دچار
این اشتباه و ایلوسزیون بود که اگر این تعلقها را گفت
خمینی او را به مقامات دولتی میرساند. کلاویژ که کرد است و
عضو کمیته مرکزی بود و الان در زندان است یک روز در لایبزیگ
پیش من آمده بود. به او گفتم آخرین سیاست چیست، از این
افتضاح تر که دیگر نمیشود. روزنامه، که خمینی نامه شده، من
نمیدانم این دیگر چه جور حزبی است. گفت خواهید دید.
بهمن زودی خمینی، کیانوری را خواهد خواست و او را نخست-
وزیر خواهد کرد. گفتم واقعا اگر شما این عقیده را دارید خاک
بر سرتان، آخر چطور ممکن است آدم بتواند چنین فکری بکند.
ببینید چه تلقینی به او کرده بودند که این آدم با سواد و چیز-
فهم باورش شده بود. گفتم تو واقعا این حرفها را باور میکنی؟
این مرد کسی است که از روز اول میگفت حزب کثیف توده، حالا
این آدم با حزب توده و با کیانوری کنار میآید؟ مگر عقلش کم است؟
گفت خواهی دید. یکی دیگر پر هر زمان است، آن بیچاره هم
الان در زندان است. بنظرم آدم بدی نیست. او کسی است که
تعدادی از کتابها را ترجمه کرده است، آدم کم فهمی هم

نیست ، البته همیشه سرش به يك جاهائی وصل بوده است .
در همین جریان اعترافات و دادگاه حرفی زد که من چون او را
خوب میشناسم میدانم از سوز دل گفته است . او گفت خلاصه
کاری کردید که هم خودتان را سوزاندید و هم پدر ما را آوردید .
گفت : « ما ما را بد بخت کردید و به این روز انداختید . » او هم
يك روز را بیزيك پیش من آمد و طبق معمول بحثمان در گرفت .
به او گفتم تو هم عقیده ات اینست که واقعا این اوضاع بالاخره
به حائی میرسد ؟ و این زمانی بود که روزنامه زاهم بسته بودند .
گفتم اینها یواش یواش دارند به حزب حمله میکنند . شماها
آخر چه فکری کرده اید ؟ گفت درست است که الان دارند حمله
میکند ولی ما گمان نمیکنیم که بتوانند به حزب حمله جدی بکنند .
پرسیدم چرا ؟ علتش چیست ؟ گفت نه دیگر ، بالاخره کار حساب
دارد . اگر بخواهند چنین کاری بکنند ایران تحزیه میشود .
گفتم یعنی چه ؟ یعنی میگوئی اتحاد شوروی محض خاطر تو
میآید به ایران لشکر میکشد ، ایران تحزیه میشود یعنی چه ؟
اینطور به گله اینها فرو کرده بودند که شوروی چنان پشت سر
ماست که اگر بخواهید به ما کج نگاه کنید میآید و همه شان را
میخورد و میزند و تحزیه میکند و نمیدانم چکار میکنند . این اساسا
سیستم کار خود کیانوری بود . من او را میدانم و میشناسم . هر
وقت کمیت است لالشر لنگ میشد فوراً میگفت آقا ، روزنامه
پراود را بیاورید . بطوریکه من یکبار در هیئت اجرائیه گفتم
رفقا ، اگر قرار است روزنامه پراود سیاست حزب ما را معلوم
بکند ما دیگر احتیاجی به هیئت سیاسی و هیئت اجرائیه و
هیئت دبیران نداریم . خوب ، دوسه نفر از رفقا را ، که روسی
خوب بلدند ، ما مور کنیم هر روز ، روزنامه پراود را ترجمه کنند ،
بگذارد روی میز همه رفقا ، قضیه حل میشود . این چیه
سیستمی است ؟ البته همه زیر خنده زدند . گفتم این حرفها

چیست ؟ پرورد این رانوشته ، پرورد آنرانوشته . اینکسه استدلال نمیشود . من به تومیگویم اینطور . اگر غلط میگویم خوب ، آنرا رد کن . میخواهم بگویم که این کیانوری یک جنین طبیعی است . راجع به او از این بیشتر هم میشود گفت . او آدم حقه باز نیست هم اندازی است ولی البته باید گفت که برای کاری که بر عهدہ اش گذاشته بودند آدم بسیار مستعدی بود ، منظورم تشکیلات دادن ، امانه بمعنای حزبی کلمه است . درست کردن تشکیلات برای توطئه گری است . برای توطئه کردن ، برای دسته بندی ، برای مقاصد خود ش آدم بسیار واردی است . بنابراین چیزی که در کار اکثر این آدم وجود ندارد ، و من میتوانم کاملاً درباره آن شهادت بدهم ، یک ذره ایمان است . یک زمانی طرفدار مائوتسه تونگ بود ، همین که دید هوا پس است از طرف دیگر افتاد . در اینم چهارم جهان شاهلو ، که خاطرات خود ش را در آن ربا یحان در یک کتاب نوشته و چاپ کرده ، خطاب به کیانوری گفت : " یک دست نارنجک ، یک دست کتاب مائوتسه تونگ . " بهمین دلیل کیانوری با او کارد و نمیبرد . او اصلاً از دست کیانوری فرار کرد . میترسید گلکش را بکشد .

اما راجع به طبری . حتی خود کیانوری هم عقیده اش این بود که او ضعیف ترین آدم است . وقتی ما در زمان رضاشاه گرفتند ، طبری جوان هجده ساله ای بود . یک کشیده که به او زدند از سیرتا پیاز هر چه میدانست همه را گفت . البته چیز زیادی نمیدانست ولی در همان حد که میدانست باعث شد پنج ، شش نفر کویسفتند . بعد او را در سلول " فروهید " انداختند . " فروهید " شوهر خواهر " روستا " بود که " گسروه " رشتی ها " و از حمله " رادمنش " ، رالوداده بود . رادمنش رایک ماه قبل از ما گرفته بودند . هیچ ارتباطی با موضوع پنجاه

وسه نفرند اشت و بیرونده، اورا بعداً با ماقاطی کرد نسند .
فروهید برای اینکه کاری بکند که عضوتر بکنند از فاشیسم
طرفداری میکرد و میگفت من طرفدار هیطرو فاشیست هستم .
طبری را در سلول او انداختند . بعد از دو سه روز طبری فاشیست
شد . بعد از اینکه او را از سلول فروهید به فلکه ویش ما آوردند
متوجه شد که جریان طورد بگری است و بعد از وباره کمونیست
شد . این آدم محفوظاتش بیشتر از معقولات و فهمش است .
او هیچوقت خود تراستدلال نمیکند . همیشه میگوید رفیق
فلان اینطور گفته است . یک زمانی از مائوتسه تونگ خلیسی
سیتار میآورد . اینطور کارها برایش آسانست . بد حرف نص
زند ، خوب هم مینویسد . این ظواهرش جلب میکند ولی آدم
دورو ، مذذب و از نظر اخلاقی بسیار عقب افتاده است .
جرات هیچ کاری را هم ندارد و بی اندازه ترسو است . جرات
اینکه حرفی بزند که به کسی بر نخورد ندارد . از کیانوری کسه
مثل سنگ میترسد . حتی جلوی رادمنش هم چیزی نمیگفت ، که
به او بر نخورد . در صورتیکه رادمنش آدم بسیار نرمی بود و کاری
هم بضد کسی نمیکرد . وقتی من در بیرون حزب بودم ، طبری
همیشه پیش من میآمد و از کیانوری بیخ گوش بد گوئی میکرد .
بالاخره یک دفعه به او گفتم رفیق طبری ، اگر به این حرف
هائی که میزنی بر راستی عقیده داری چرا در جلسه نمیگویی ؟
من که چندین بار پیشنهاد کردم که این آدم را از اس تشکیلات
بردارند و هر دفعه اولین کسی که رای مخالف داد تو بودی . تو
که این حرفها را میزنی پس چرا بنفع او رای میدهی ، و حالا هم
میآئی در گوش من بیج بیج میکنی . اینجا در اطاق من که نایده
ای ندارد . گفت : " اینها را به شما میگویم که شما بگوئید ."
گفتم : " سکه آقا ، هر روز میگویم ، شما باید مرا تائید بکنید و
دنبال من بیایید . بعلاوه او آدم حقه ایست و تند بذبش در

اینست که باشما کمال دوستی میکند و بعد می رود پشت سرتان
بد گوئی میکند. من این حرکت را مکرر از او دیدم. مثلاً از
خود من و راد منش پشت سر ما بد میگفت، البته از راد منش در
برابر من جرات نمی کرد بد بگوید ولسی پیش و پیران از او بد گوئی
نمی کرد. او از طرفداران کامبخش بود برای اینکه هر دو وی آنها
یک نقطه مشترک داشتند و آن این بود که هر دو شان در زندان
ضعف نشان داده بودند. کامبخش تمام آنهایی را که در
زندان ضعف نشان داده بودند و هر دو برخوردش جمع
کرده بود و با مقامات معینی هم مربوطشان کرده بود. گفتم که
او بسیار ترسو است ولی یک بار پیشنهادی کرد که اسباب خنده
همه شد. موقعی که راد منش و پیرا اول حزب و مسئول تشکیلات
بود، چون بخوبی میدانست که ما قبول نمیکنیم، به هیئت
د پیران نامه نوشت که مرا بفرستید به ایران بروم و در آنجا
فعالیت جزئی بکنم. حتی کامبخش هم از این پیشنهاد خنده
اش گرفت و گفت آقا، ما این آدم را کجا بفرستیم. یک شعری
هست که درباره صمصام بختیاری گفته اند. میگوید:

گویند نزد شه شد صمصام بختیاری

لب از حرارتش خشک اشک از او دید هجاری

شه گفت چیست مقصود گفت اختیار خواهم

خندید ز لب شه، گفت اختیار داری

حالا موضوع ظبری بود. راد منش گفت خوب آقا، حالا باشد، ما
رسیدگی میکنیم. حتی خود کیانوری هم یک وقت میگفت ما از
این پیشنهاد ظبری سردر نیاوریم. او آدم بسیار متطقی بود.
مثلاً تعلق از مریم فیروز میگفت. کتاب چهره های درخشان
نوشته مریم فیروز راینسهای از من، به ظبری داده بودند.
خوانده بود و تأیید کرده بود و چون مسئول تبلیغات بود چاپش
کرده بودند. من بعداً متوجه شدم، پرسیدم آقا، این کتاب

ها چیست که حاب میکند ؟ این یارو، نوشته در میان چهره -
 های درخشان، پدر من از همه درخشان تر بود. این که
 برای فرمانفرما تالیفات کرده است. آخرین چه حزبی است،
 چه کسی گفته این چیزها را بنویسید. گفتند رفیق طبری مسئول
 تالیفات است و تأیید کرده. به او گفتم رفیق طبری، آخرین
 چیست که حاب کرده اید ؟ گفت والله من متوجه نشدم .
 گفتم آخر در اینجا از حضرت الدوله و از شیخ فضل الله نسوری
 تعریف شده، اینها به حزب ما چه مربوط است. نصرت الدوله
 وزیر خارجه ای بوده که قرار داد با انگلیسیها را امضا کرده و با
 وثوق الدوله دو بیست هزار لیره پول گرفته است. حالا چون
 برادر مریم فیروز است نمیشود که حزب او را معرفی کند
 طبری هم یکی از سیاست هایش این بود که عده ای را در
 خودش جمع کند. خانمش البته خانم محبوب و بسیار خوبی
 است. ولی او هم مثل مریم فیروز بیابو بود است. مریم فیروز
 در برلن یک جریان مخصوصی برای خودش درست کرده بنود و
 اشخاص مختلف دور و برش بودند. بهر حال این سعی
 میکرد با صحبت درباره " شعروهنر " عده ای مرید برای خودش
 درست کند ولی انترمان اینست که همه اینهایی که مرید او
 میشدند بعد از مدت کوتاهی به ماهیت او میگردند. در
 خارج که اینطور بود. بصورتی که هر کدام از اینها را که میدیدم
 وقتی حرف طبری بیان میآمد پوزخندی میزدند. از نظر
 عقیده هم او بنظر من بگنی آدم بی عقیده ای بود. همیشه
 حرفهای دیگران را تأیید میکرد و به همه میگفت با تو موافقم .
 مثلاً اگر کسی راجع به شوروی ها حرف بدی میگفت او هم می-
 گفت آری راست میگوئی و بعد توضیح میداد. این حرفهایی
 که در شبویون گفته در حقیقت حرفهایی است که همیشه می-
 گفته و هیچ حرف تازه ای نروده است. آنوقع آهسته آهسته به

اشخاص میگفت حالا علنی گفته است . البته در عین حال
میگفت هر چه رفقای شوروی بگویند من با آن موافقم . یکبار
گفته بود من با اینکه از نظر زندگی و شیوه فکر با اسکندری
موافقم ولی همیشه به کیانوری رای داده ام . من به او گفتم
نمیخواهد به من رای بدی ولی اگر با کیانوری موافق نیستی
چرا به او رای میدی ؟ گفت آخر رفقای شوروی او را تأیید
میکند . اول کسی هم که به عزل رادمنش رای داد ، او بود .
در همان موقع میخواستند کیانوری را بیاورند و در واقع من مانع
این کار شدم . برای اینکه آن موقع هنوز اینقدر آب توی
کمیشه سرکزی نریخته بودند . آنموقع سه بار رای گرفتند که
کیانوری رای بیاورد ولی بیش از هفت نفر به او رای ندادند که
با خودش میشد هشت رای . خود رادمنش هم میداند که اگر
من جلونمیآدم و کنار میگرفتم او انتخاب میشد . وقتی رادمنش
معزول شد کیانوری در گوش او گفت نمیدانی جقدر خوشحالم
که ترا امروز اینطور زیور می بینم و رادمنش تا آخر عمر این بسی-
اخلاقی او را فراموش نکرد . این طبری هم از نظر اخلاقی آدم
بسیار پائینی است . من نمیخواهم بعضی مسائل را مطرح کنم
برای اینکه واقعا خودم خجالت میکشم ولی این مطلبی که
میخواهم بگویم در صورت جلسات هم هست . يك وقتى ما
کلاسی درست کرده بودیم و قرار بود که طبری به دخترهای
مهاجرین مقدمات مارکسیسم یاد بدهد . یکدفعه با خیبر
شدیم که به یکی از این دخترها تجاوز کرده است . ما میخواستیم
قضیه را علنی کنیم ولی سخت به دست ما افتاد . کامشخ هم
گفت علنی شدنش صورت خوشی ندارد . بعلاوه ما بخاطر آبروی
همان دختر موضوع را مخفی نگاه داشتیم . ولی طبری را فرستادیم
بلغارستان که دیگر در آلمان نباشد . حدود ده ماه آنجا بود .
بالاخره اینقدر این دروآن در زند تا بالاخره برگشت . میخواهم

بگویم از نظر اخلاقی آدم بسیار پستی است. راجع به زندان هم
من خجالت میکشم چیزی بگویم. در زندان وضع خاصی داشت
که جهان شاهلو در کتابش اشاره ای به آن کرده است و من
نمیخواهم وارد آن صحبت ها بشوم.

دیگران هم بطریق دیگر. مثلاً "منوچهر بهزادی". اگر
درست بخواهیم بگوئیم او یکی از آن آدمهای کار بریست است.
آن چیزی که در روسی به آن میگویند آپاراتچیک. از آنهاست
که میگوید هر کس در است ماد الانیم، هر کس خراست ما پالانیم.
میزانی هم که من نسبت به او اساساً تردید دارم که
این آدم عامل کیست. علی‌رغم اینکه حالا میگویند برای اینها
پیشنهاد اندام هم کرده اند ولی من گمان نمیکنم با شخص او
کاری داشته باشند برای اینکه او با ما موریت معینی داخل در
حزب توده شده است. در جریان دستگیری خسرو روزبه من
اساساً به او شک دارم. با کمک سازمان امنیت رل خیلی مهمی
بازی کرده است. اینها البته مسائلی است که مخفی مانده و
هنوز روشن شده است. برای اینکه نخواسته اند و حلوی آنرا گرفته
اند و گرنه همین افسرهائی که سالها در زندان بودند وقتی در
زمان بختیار از زندان آزاد شدند، گاسکینگ آوانسیان را پیشتر
من فرستادند. اوبه استراسبورگ آمده بود و از آنجا پیغام
فرستاد که رفقا مرا مامور کرده اند که من باشم ارتباط بگیرم به
شرط آنکه کبانوری نفهمد. من مطالب بسیار لازمی دارم که
باید به شخص شما بگویم. ترتیبی دارم که طوری به لایبزیسک
بباید که کسی نفهمد. گفت رفقای افسرمان، یعنی همیس
عمرونی و رفقایش گفته اند که ما لائلی در زندان بدست آوردیم
که این میزانی آدم مشکوکی است و پیغام داده اند که به او
اعتقاد نکنند. خواهد مکنم توجه داشته باشید. من گفتم اگر
رفقا دلشان نخواهد که تکلیف این قضیه معلوم بشود که من

مجبورم این را در هیئت احراییه مطرح بکنم ، کیانوری هم که در آنجا نشسته و همیشه کاری کرد که او نفهمد . گفت من نمیدانم رفقا گفته اند که این مطلب را فقط رفیق ایرج باید بداند . من به او گفتم که این حرفها را بنویسد . او هم نوشت . وبعد هم صفری را ، که حالا در بیروت و حزب شده ، صدا زد م . برای اینکه شاهد داشته باشم به گانگیک گفتم این حرفها را جلوی ایسن رفیق هم بگو . او هم مطلب را عینا " تکرار کرد ، صفری هم بیاد داشت کرد . میدانستم که او مطلب را به مقامات معینی خواهد رساند . من که خودم نمیتوانستم این کار را بکنم ، پیش خودم گفتم بگذار او این کار را بکند . اوحتما " گزارشش را داده و لابد به او گفته اند خفه شو!

وقتی به تهران آمدیم یکبار من در جمع این افسرها ، که کی منش و عموی و باقرزاده و شیوه جمع بودند و خاوری هم بود ، گفتم رفقا ، من سرد رنمیآورم . شما به من پیغام دادید که این آدم را بیا و تاکید کردید که کیانوری در جریان قرارنگیرد و خواستید که ایشان از کار برکنار شود ، حالا در اینجا آمده اید و خودتان عضو هیئت احراییه شده اید و با همین شخصی که آن پیغام را در باره اش داده اید و مسئول تشکیلات کل حزب است همکاری میکنید . گفتم یا آن حرفهایی که میزدید غلط بود و یا اگر صحیح بوده من دلیل وضع فعلی را نمیفهمم . همه سکوت کردند . وقتی از جلسه بیرون آمدیم گانگیک مرا به خانه رساند . او در آن موقع شوهر بود . در راه به من گفتم رفیق ایرج میخواهم از شما خواهش بکنم . این موضوع میزانی را دیگر در جایی مطرح نکنید . برسیدم چرا ؟ گفت لا اقل از قول مسن مطرح نکنید . گفتم نمیفهمم . مگر این رفقا ترا ما مورد نظر کردند که بیای آن حرفها را به من بگوئی . گفت چرا . من که همه آن حرفها را به شما گفته ام و همه را هم نوشته ام ولی حالا خواهش

میکنم این را دیگر رجائی نگویید . گفتم میتوانم راجع به اینکه
توآمد ه ای و این حرفها را به من گفته ای میتوانم چیزی بگویم
ولی درباره این مطلب نمیشود ساکت ماند ، بهمین دلیل هم
یکی دوبار دیگر من این موضوع را مطرح کردم . حالانحید انم
همین افسرها به گاکیک گفته بودند که کوتاه بیاید یا از جای
دیگری گفته بودند . البته میتوانم حدس بزنم جای دیگری
کجاست ولی مطمئن نیستم .

یکی از دیگر اینها آدمی است مثل انوشیروان ابراهیمی
که او را هم غلام یحیی برای هیئت اجرائیه معرفی کرده است .
او از اول ، یعنی از همان آذربایجان شوروی سرش به یک جایی
بند بود . و اگر غلام یحیی و کیانوری متفقا " زیر البشرا نگرفتند
بودند کاره ای نبود . او یک دانشجو بود ، در سرش را تمام کرده
بود و تترش را هم تازه راجع به فراکسیون حزب توده در مجلس
چهارم هم نوشته بود .

اینکه من مرتب مثال میزنم برای اینست که وضع را بطوری
کلی توضیح بدهم . البته در میان اینهایی که الان در زندانند
آدمهای باایمانی هم بودند . از جمله ملکه محمدی که میتوانم
بگویم تا آن اندازه ای که من میدانم واقعا " زن خیلی محکم
و باایمانی است . یا مثلا " فاطمی (نیک آئین) . یکی از عوامل
فاسد کردن این آدم ها خود طبری بوده است . متاسفانه در
دوران کیانوری کله " آنها را از این حرفها برکردند . متفها بنا
همه " اینها اشخاص باایمانی هم در این میان هستند . یکی
دیگر ناظر است که الان در زندان است . او از افسران سابق
و آجودان شاه بوده است . او میگفت وقتی بعد از لور رفتن
سازمان افسران ما منفی شد بیم کیانوری پیغام داد برو خودت
را معرفی کن . من اعتراض کردم و گفتم من آجودان شاه بوده
ام ، همیشه شش قدم پشت سر او راه میروم و او به من با اعتماد

و اطمینان نگاه میکرد . حالا اگر من بروم خودم را معرفی کنم
هیچ تردیدی نیست که مرا اعدام میکنند . حتی یکی دو بار هم
قبلاً* توسط کیانوری به حزب پیغام داده بود که اگر میخواهید
من میتوانم شاه را بزنم برای اینکه من همیشه پشت سر او هستم
و راحت میتوانم او را بزنم . این ناظر آدم با ایمانی است ولسی
شخصاً* آدم عامی و بسواد ای است . حتی ایمانش جنبه مذہبی
دارد . مثلاً* اگر یکوقت من از چیزی در جمهوری دموکراتیک
آلمان انتقاد میکردم او ناراحت میشد . میگفت رفیق ایسرج ،
شما دگرگوئید . میگفتم من نکوم یعنی چه ، اگر بگویم مثلاً*
فیلمشان بد است اینکه دگر به سوسیالیسم صدمه نمیزند . بهر
حال کیانوری دستور داده بود که افسران بروند خودشان را
معرفی کنند و تئوریش هم این بود که هر قدر زیاد تر بگویند کمتر
خواهند کشت . بنظر میآید که شاید این تئوری هم از عواملی
بوده که علاوه بر بی ایمانی تاثیر داشته . احتمال می رود پیش
خودش حساب کرده که اگر همه را بگیرند و همه بیایند و اعتراف
کنند از مسئولیت او کم میشود . از لحاظ خارج هم میگویند پدر
همه را آورده اند و همه اعتراف کرده اند . از نظر دگر هم این
همان تئوری کیانوری است که اگر عدّه زیاد بشود کمتر میکشند یا
اصلاً* نمیکشند . اینهم میتواند عاملی برای این اعترافات
باشد . اما قضیه* دوا و این حرفها بکلی مزخرف است . من
در جلسه* با اصطلاح پلنوم هجد همشان ، که ما را هم در آن
دعوت کرده بودند ، گفتم آقا ، این چطور دروغی است که به
یکی بدهند زیاد حرف میزند به یکی دگر بزنند کم حرف میزند .
ثانیاً* امکان دارد که به یکی دوا بزنند که اراده اش تخریب
شود و راستش را بگوید و نتواند مقاومت بکند . اما دگر داور و
انترکسیون استدلال تا بحال ندیده بودیم که به کسی بزنند که
استدلالش خوب بشود . اینها برای صحت المهارات خودشان

مرتب دارند استدلال میکنند ، این را دیگرمانشنیده بودیم .
من سابقاً هم گفته ام . برای شکست وضعف های این
افراد و فرض بیشترنمیشود کرد . اساس اعترافات را کیانوری
کرده و دیگران راهم واداربه اعتراف کرده ، باین ترتیب کسه
یا اعترافات او را ضبط کرده اند و در تطویزون به زندانیان دیگر
نشان داده اند که بفراستید . یا خودشان را پیش زندانیان
برده اند و او به آنها گفته که من از سیرتا پیاز همه را گفته ام ،
بیخود انکار نکنید . ضمناً اطلاعاتی راهم که کوزنتسکی ، آن
مامور اطلاعاتی شوروی هم که به انگلستان پناهنده شده ،
داشته اند و اینهارا در مقابل فاکت گذاشته اند . یا اینکه
کیانوری بارژیم ساخته ویا با محافل خارجی امپریالیستی قرار و
مداری داشته که بکلی کدک حزب توده را بکنند . این فرض
آخری کاملاً امکان پذیر است چون قرائنی هم برای این کار
در دست است . منظوم ارتباط با خانواده فیروز است .
ارتباطات مزیم فیروز با برادرهایش و با مظفر فیروز همیشه فکر
مرا مشغول میکرد برای اینکه اینها با مقامات انگلیسی رابطه
تگاتنگ دارند و این دیگر رازی نیست که مافاش کرده باشیم
برای اینکه تمام خانواده ، فرمانفرما ، از نصرت الدوله گرفته تا
سر لشکر فیروز و بقیه همه با انگلیس ها مربوط بوده اند . قرینه
دیگر اینست که من هیچوقت فکر نمی کردم که کیانوری گیو بیفتند ،
چون تمام وسائل و امکانات را برای فرار و اختیار داشت .
پاسپورت داشت . پول در اختیارش بود . خودش هم هر وقت
میخواست میتواندست هم بوسیله پول وهم بوسیله شوروی ها
از سرحدات رد بشود . لذا اینکه این آدم تا روز آخر فرشته در
یک اطاقی ، در منزل در خترش گرفته خوابیده و آدرس و همسه
نشانی هارا هم داده و بگراست آمده اند و او را گرفته اند شك
آور است و یک قدری آدم را به فکر میاندازد . این البته يك

فرض است. فرض دیگر هم اینست که او با آن کاراکتر و با آن توسی که
داشته سقوط کرد و بعد شروع به اعتراف کرد و اعترافات را بوسعت
داد و هر چه گفته که بقیه راهم مجبور به اعتراف بکند. البته ممکن
است او را شکنجه هم کرده باشند و شلاق هم زده باشند. در این
فرض و من میتوان فکر این چیزها شد. چون اینها هر کس را می گرفتند
علی الحساب یک کتکی به او میزدند. کیانوری هم آدمی نبود که
بماند تا کتکش بزنند. خلاصه من همین فرض را میتوانم بکنم و چیزی
دیگر به فکر نمی رسد که باعث چنین اتفاقی بشود. بهر جهت
مسئول اساسی این کار شخص کیانوری است یعنی نمیشود گفت که
کیانوری نفهمیده آمد و این حرفها را راجع به شوروی ها گفته
است. اینهمه که در حزب راجع به او حرفی نمی زنند شاید دلیلش
اینست که شوروی ها نمیخواهند فعلاً اسم او زیاد برده شود
برای اینکه ممکن است او اطلاعات دیگری هم داشته که اینها هنوز
نمی دانند آنها را هم گفته یانه. چون همه چیز را در تلویزیون پخش
نکرده اند. خود او هم گفت که جزئیات مطالب را همگی در
تحقیقات گفته ام. شاید مقاماتی که از امشتریانی میکردند منتظرند
ببینند او تا کجا پیش رفته است، اسم آنها را در یانه و بعضی چیز-
ها را گفته یانه. باین دلیل است که میگویند فعلاً مقداری ملاحظه
میکنیم. من پیش خود فکر میکنم به حزبی ها هم گفته اند فعلاً ملاحظه
بکنید که اگر چیزهایی را نگفته نرود بگوید. اینها البته همه فرض است
و من نمیتوانم بطور قطع روی اینها تکیه کنم. ولی در هر دو حال همان-
طور که گفتم، مسئول اساسی این شکست، کیانوری است و این شکست
بسیار بزرگی است. علت آنهم یکی همان سیاست گذاشتن و نباله روی
کامل از دستورات است که سازمان حزبی را به یک سازمان خبرچینی
تبدیل کرده. یکی دیگر هم تابعیت مطلق از سیاست خمینی و خمینیسم
است که منحربه این شد که تمام نیروهای چپ و انقلابی را بهم بریزد به
طوری که همین الان کرد و او همینطور مجاهدین مدعی هستند که عدد
زیادی از اینها را حزب لودارده است.

A	مارکسیسم - لنینیسم
B	علوم طبیعی
V	علوم فیزیک - ریاضی
G	علوم شیمی
O	علوم زمین
E	علوم زیستی
J/O	فن . علوم فنی
P	کشاورزی . اقتصاد جنگل . علوم کشاورزی
R	بهداشت همگانی - علوم پزشکی
S	علوم انسانی
T	تاریخ ، علوم تاریخی
U	اقتصاد ، علوم اقتصادی
F	سیاست ، علوم سیاسی واجتماعی
K	دولت و حقوق . علوم قضایی
TSF	علوم نظامی ، هنر نظامی
TCHE	فرهنگ
CHA	زبان شناسی . ادبیات
TCHA	هنر ، نقد هنر
E	مذهب . بی خدایی
YOU	علوم فلسفی . روانشناسی
TA	ادبیات دایرةالمعارف

Communication et langage این مقاله در مجله‌ی شماره ۴۳ به چاپ رسیده است .

نامه‌ای در جواب

آقای بابک امیر خسروی

رفیق عاطفه، پرداختن به نامه آقای بابک امیر خسروی، مثل پرداختن به هر چیز دیگری که در ارتباط با حزب توده قرار می‌گیرد، بعلت آشفته‌گی و آلودگی آن برای من بشدت کلافه‌کننده است. برآستی فقط از یک توده‌ای ساخته‌است که در یک نامه کوتاه اینهمه پریشان‌گوئی و آلوده‌فکری از خود نشان دهد:

ایشان اولاً در عین اظهار آشنائی و حتی دوستی و محبت با دارنده کاست مثل آب خوردن اورالو می‌دهد و به خلائق اعلام می‌کنند که این نوار دزد دست‌کسی است که مثلاً حروف اول اسم او "م . ا" است. ثانیاً کسی را که با سلامت عقل قسمتی از محتویات یک کاست را برای انتشار و اطلاع عموم در اختیار نشریه‌ای گذاشته، ضمن نسبت دادن صفت محبت‌آمیز سعه‌صدر به او، بی‌رامنه می‌کنند که برخلاف "وصیت وره‌نمود"

اسکندری فقید دست به انتشار سخنان ضبط شده او زده است و اساساً بروی خود نمی آورد که دارنده کاست نه تنها هیچ تعهدی برای حفظ " اسرار " حزب توده و یا اعضای رهبری آن ندارد بلکه ما ننده هر کمونیست آگاه و دلسوخته معتقد است که بخاطر مصالح جنبش کمونیستی ایران این " اسرار " را باید جار زد و نه تنها ایرج اسکندری با علم به همین مطلب در برابر او و رفقای همفکرش سخنان خود را بروی نوار ضبط کرده بلکه هر شعور متوسطی هم که فقط یک جلسه با دارنده کاست نامبرده نشست و برخاست کرده باشد این مطلب را با سانی می فهمد. ثانیاً این آقا از اظهار لطف به " دارنده " کاست ناگهان به اصل خود رجوع می کند و با تبدیل " دارنده " به " دارندگان " کاست و بروز اخلاق و فرهنگ پیرونده سازی و برجسب زنی " توده ای " خود و الامقامانه و با تعارف الجاهل می نویسد: " برای ما سؤال برانگیز است که کسانی که مطالب این نوار را در اختیار مجله شما گذاشته اند چه قصدی را دنبال می کرده اند ؟ " (حتماً قصد سوء داشته اند !) و چون فکرمی کنید که شاید تن در فرته باشد و توپ به زمین خودش برگردد بلافاصله با مهربانی دارندگان کاست را با صفت نفهمی و یا حداقل بی-توجهی به " جوانب منفی " این کار مورد نوازش قرار می-دهد.

مضحک تر از همه اینست که آقای امیر خسروی خود را یکی از " رفقای نزدیک " اسکندری می خواند که حتی از نیات پنهانی او نیز در هر لحظه و در هر جا و حتی موقعی که " اینجا و آنجا " نوار ضبط می کرده است - آگاه است و می داند که چگونه طبق وصیت او باید عمل کرد. من از رفتار این " رفقای نزدیک " ایرج اسکندری با او که همراه و همصدا با کیانوری او را از ایران تاراندند و بعد هم با انواع و اقسام نسبت ها

تاوانستند در بدنام کردن او کوشیدند سخنی بمیان نمی -
 آورم فقط باید محض اطلاع خوانندگان " فصلی در گل سرخ "
 بگویم که اسکندری در سفرهای اخیر خود به پاریس ، علی رغم
 ترس ها و نگرانی هایی که گاه از ابراز آن خودداری نمی کرد ،
 بطور جدی به هویدا کردن اسرار دست زده بود و با این همه تکرار
 می کرد که پس از ترتیب دادن کارهایش در آلمان شرقی و
 استقرار قطعی در فرانسه - که از آن پروانه پناهندگی گرفته
 بود - آزادانه تروجدی ترمبارزه با انحرافات حزب توده و
 افشای گذشته آنرا دنبال خواهد کرد . شاید این مطلب برای
 خوانندگان جالب باشد که ایرج بعنوان نمونه در جلسه ای که
 در تاریخ ۲۲ مهر ۱۳۶۳ و با حضور بیش از بیست و پنج نفر از
 فعالین حزب توده در پاریس تشکیل شده بود شرکت کرد و در آنجا
 چندین بار تکرار کرد که راجع به هر مطلبی سؤال کنید جواب
 خواهم داد و حاضران را مرتباً به طرح سؤال تشویق می کرد ؛
 در آخر هم به حاضران توصیه کرد که اگر لازم شد مثل لنین
 " انشعب " کنید . ولی جالب تر اینست که آقای بابک و
 بعضی دیگر از " رفقای نزدیک " او مانع تشکیل مجدد جلساتی
 از این قبیل شدند و عملاً اسکندری را مجبور کردند که بجای طرح
 علنی مسائل در برابر فعالین به ضبط نوار برای دوسه نفر
 اکتفا کند تا آنها با ادعای میراث داری او بنحو دلخواه از
 سخنانش در " مبارزه " درون سازمانی و فراکسیونی خودشان
 و برای با اصطلاح " سالم سازی واحیاء " حزبشان استفاده و
 بعبارت بهتر با آن سودا کنند .

رفیق عاطفه عزیز ، شاید در تحلیل نامه کوتساره
 آقای امیر خسروی لازم باشد یک شاهنامه نوشته شود تا از عمق
 انحراف فکری و لومینیسیم سیاسی خاص " توده ای " و هم
 چنین ادعاهای عجیب و غریب این مومبائی هائی که با چشمهای

بازولی بی روخان هیچ چیز جز درون گورسای خودشان را نمی توانند ببینند پرده برداشت که البته در اینجا میدان حوصله تنگ است ، فقط باید گویم که خنده دارتر از همه اینست که حضرت بابک امیر خسروی و رفقایش ، که سرآپا آلوده به تمام جریانات آلوده حرب توده ، و بخصوص فعلا - لیت های این سازمان در سالهای پس از انقلاب هستند ، می - خواهند و نمود کنند که با این فعالیت ها مخالف بوده اند و حال آنکه در هر قدم که برمی دارند نقش کامل پای " توده ای " بر جای می ماند و هر کلامی که از حنجره یا قلمشان صادر می شود نمونه ای از اخلاقیات خاص " توده ای " را انعکاس می - دهند .

گرچه می دانم ساختمان فکری و اخلاقی و فرهنگی " توده ای " این حضرات برای انجام هیچ عمل صالحی امکانی باقی نگذاشته ولی باز محض احتیاط می خواهم در آخر این نامه به آقای بابک و رفقایش نصیحت کنم که بجای تلاش هایی از این دست ، برای یک لحظه هم شده به مصالح جنبش کمونیستی بیندیشند و آنچه را که در اختیار دارند و آنچه که می دانند صادقانه و بی آنکه سعی کنند بجای دیگران فکر کنند در اختیار کمونیست های ایران بگذارند و قضاوت در باره آنها و نتیجه گیری از آنها را به خود آنان واگذار کنند .

با سلام های رفیقانه " م . ا . "

امیرج اسکندری که در ۳۰ خرداد ۱۳۶۴ در یکی از بیمارستان
های برلن شرقی در سن ۷۷ سالگی درگذشت، در سالهای اخیر
بارها به پاریس سفر کرد. در آخرین سفرش به این شهر در بهمن
۱۳۶۳ موفق شد که از دولت فرانسه کارت پناهندگی بگیرد. به
طوری که به بعضی از دوستانش میگفت او تصمیم داشت پس از ترتیب
دادن کارهایش در لا بهیزیک، برای همیشه در فرانسه بماند و
مبارزه خود را علیه خط مشی ورهبری موجود حزب توده، و بطور
کلی خط وابستگی و عوارض آن در این حزب، علنی و تشدید کند. در
حقیقت میتوان گفت که او این مبارزه را آغاز کرده بود زیرا در همیشه
سفرهای کوتاه بود که با دوستان و رفقای زیادی ملاقات کرد و در
این ملاقاتها مطالبی در مورد گذشته و حال این حزب بیان و
ضبط میکرد. در مجلس یادبودی که بعضی از رفقایش در ۲۶ اردی
بهشت ماه در نویسی، حومه پاریس، برگزار کردند، با یک امیر-
خسروی، عضو کمیته مرکزی حزب توده تدارک آنکه پنجاه ساعت
نوار از او ضبط شد مو وعده داد که این نوارها بزودی پیاپی
تنظیم و پخش خواهد شد. برای نمونه در همین جلسه قسمتی از
یک نوار با صدای خود اسکندری پخش شد که در آن از همکاری با
ارانی در انتشار مجله دنیا و گرفتاری پنجاه و سه نفر و نقش منفی
عبد الصمد کامبخش در این گرفتاری سخن گفته بود. از جمله نوارها
در یکی که در دست است نوارهایی است که در ۱۷ آبان ۱۳۶۳ در
خانه یکی از دوستانش پر شده است. در این نوار اسکندری به
سوالات چند تن از دوستان جواب میدهد. مطالب زیر جواب
اسکندری به سوالاتی است که در مورد علل ضعف رهبران حزب
توده پس از ستگیری در این جلسه از او شده است. این مطالب با
مختصر دستکاریهایی که لازمه تبدیل گفتار به نوشته است تنظیم
شده است.